

# سازه‌های ملت‌سازی

در اندیشه شهید مزاری



سید آصف حسینی

## یک، مفاهیم و مبانی ملت‌سازی

تعریف اصطلاحی رایج از واژه ملت (nation) عبارت است از: «مجموعه افرادی که تشکیل یک دولت - کشور دهند و به عنوان کلیت اجتماعی مشخص در برابر حکومت در نظر گرفته شوند»<sup>۱</sup>. این تعریف نیز خیلی واضح نیست. برای این که برخی مفاهیم به صورت حسی و تجربی درک می‌شود و آن گاه که در قالب الفاظ درآید گنگ‌تر می‌شود. مفاهیم چون جنگ، صلح، خوش‌بختی و ملت نیز از مفاهیمی‌اند که مردم به صورت حسی و تجربی بیشتر می‌توانند آن را درک کنند.

باید اذعان کرد که در علوم اجتماعی، مفاهیم همواره تابع شرایط و احوالات اجتماعی و جغرافیایی‌اند. از این رو هیچگاه نمی‌توانیم برای مفاهیم، یک معنای ثابت در نظر بگیریم. البته که در برخی از مقاطع تاریخی در مورد مفهوم ملت نیز سعی شده است که یک بار معنایی ثابت برای آن تعیین شود که باز هم با از بین رفتن رژیم و شرایط خاص حاکم، این تلاش منجر به شکست شده است. با همین رویکرد حتی نمی‌توان عناصر فرهنگی، اجتماعی، تاریخ و ادبیات را از سازه‌های اصلی و فراگیر برای ملت‌سازی عنوان کرد. چه آن که این امر باعث می‌شود که اولاً خرده فرهنگ‌ها به کلی احساس بیگانگی کنند

و ثانیاً جامعه یک پارچه فرهنگی و تباری که دارای اتنیک واحد و سنت مشترک واحد باشد نیز وجود ندارد.

کشورهای بزرگ و یا متکثرالهویه مانند افغانستان بهتر آن است که در سازه ملت‌سازی بیشتر به عناصر فرهنگی، زبانی و اتنیکی تمرکز نکنند. بایسته است که این کشورها بیشتر در یک سپهری پناه ببرند که خودشان ساخته باشند و قدرت تغییر و تحول آن را نیز داشته باشند. سازه‌های فرهنگی و اتنیکی خارج از اراده انسان‌ها است و نمی‌توان به راحتی از آن گذشت و یا انتخاب کرد. سازه اقتصاد و سیاست دارای ماهیت انعطاف‌پذیر و یک امر برساخته است و تابع اراده جمعی است و به راحتی بدون کدام حساسیت و حیثی شدن موضوع، همه می‌توانند که در زیر چتر آن گرد هم بیایند.

البته دولت‌ها گاهی تلاش کرده‌اند که با همگانی کردن فرهنگ و مسلط ساختن آن به تمام افراد جامعه، زمینه ایجاد ملت واحد را از طریق بنیادهای فرهنگی فراهم سازد؛ ولی این تلاش‌ها حداقل در افغانستان منجر به شکست شد و حافظه تاریخی افغانستان تا هنوز آن را به یاد دارد. این تلاش‌ها در افغانستان از زمان حاکمیت محمد هاشم خان بیشتر به صورت عریان تطبیق شد. خرده فرهنگ‌ها در افغانستان به جای این که به عنوان تنوع فرهنگ ملی مطرح شود، بیشتر حالت قومی و قبیله‌ای را به خود گرفته است که به جای ایجاد

”

**در دوره مدرن، به نظر می‌رسد که ملت‌سازی با رویکرد فرهنگی یا همان رویکرد مکتب فرانسوی چندان قابلیت تطبیق و موفقیت را ندارد. تنها می‌توان گفت که تلاش‌های فرهنگی می‌تواند باعث تقویت ملت‌ها شود نه این که خود به تنهایی باعث ملت‌سازی گردد.**

“

انسجام جمعی باعث اختلافات شدید قومی در افغانستان شده است. بنابراین، با تکیه بر عناصر فرهنگی هیچگاهی نمی‌توان سازه‌های ملت‌سازی را در افغانستان ایجاد کرد.

در دوره مدرن، به نظر می‌رسد که ملت‌سازی با رویکرد فرهنگی یا همان رویکرد مکتب فرانسوی چندان قابلیت تطبیق و موفقیت را ندارد. تنها می‌توان گفت که تلاش‌های فرهنگی می‌تواند باعث تقویت ملت‌ها شود نه این که خود به تنهایی باعث ملت‌سازی گردد. به همین دلیل است که عناصر چون سرزمین، جمعیت و حکومت و حاکمیت با بن‌مایه سیاسی بیشتر در امر ملت‌سازی کارکرد مؤثر داشته‌اند. موقعیت سرزمینی مشترک، اراده و آرای مشترک مردم و حکومت فراگیر که باعث ارائه خدمات به همه مردم شود، باعث منافع و سرنوشت مشترک می‌شود که به آن منافع ملی یا فراگیر نیز می‌توان گفت.

من نقش فرهنگ، خاطرات مشترک، علایق تاریخی مشترک را در ایجاد همبستگی میان افراد یک ملت رد نمی‌کنم و آن را بسیار تأثیرگذار می‌دانم. درست با همین رویکرد می‌توان نظریه جامعه‌شناسان ساختارگرا را در نقش و تأثیر دین و مذهب در انسجام و وحدت میان افراد جامعه درک و تأیید کرد. نقش خون و نژاد که سرانجام باعث شکل‌گیری هویت جمعی و خانوادگی و قومی می‌گردد نیز در مقولات فرهنگی و هویتی قابل بررسی است. هرکدام این‌ها از عناصری‌اند که ملت‌سازی را مستحکم و استوار می‌سازند؛ ولی باید پذیرفت که در دنیای معاصر موضوع بسیار تفاوت یافته است.

درست در دنیای کلاسیک برای مردم موضوعات هویتی و فرهنگی - دینی محور همه دیدگاه‌ها و تصمیم‌های جمعی بود؛ چون در زندگی‌شان موضوع هویتی و فرهنگی اساس

همه چیز بود. در دنیای کنونی اما رویکرد به زندگی عوض شده است و تنها موضوع هویتی و فرهنگی برای مردم همه چیز نیست. این نگاه زمانی درست درک می‌شود که مواجهه مردم را با یکدیگر و با دولت مورد دقت قرار بدهیم که مطالبه اصلی‌شان چیست؟

بدون شک که مطالبه اصلی آن‌ها حقوق مساوی است. در دنیای اکنون معیشت و فرصت‌های عینی که باعث رشد افراد در عرصه‌های مختلف زندگی و افزایش رفاه آنان شود، مطالبه اصلی آنان را تشکیل می‌دهد. از این رو، حتی حکومت‌ها نمی‌توانند پاره‌ای از افراد جامعه را صرفاً با رسمیت یافتن زبان، قومیت، دین و مذهب و یا هویت‌شان قانع کنند و بخواهند این‌گونه آنان را در یک کلیت بزرگ ملی جذب کنند. به همین دلیل است که حتی مردمی که از لحاظ فرهنگی و زبانی و مذهبی باهم مشترک‌اند؛ ولی چون از فرصت‌ها و خدمات یکسان برخوردار نیستند، خود به خود احساس بیگانگی می‌کنند و کم‌کم زمینه جدای طلبی و انگیزه برای ایجاد یک دولت و ملت جدید شکل می‌گیرد. برای این دیدگاه ممکن است اصطلاح و یا مفاهیم خاص شکل نگرفته باشد؛ ولی این برداشت را می‌توان با مفاهیم عمومی نیز تبیین کرد. مفهوم عدالت اجتماعی و نفی تبعیض دقیقاً همین رویکرد را در ملت‌سازی مطرح می‌کند.

عدالت اجتماعی و نفی تبعیض دیگر در مقوله‌های فرهنگی و هویتی چندان جایگاه ندارد؛ زیرا بحث هویت حتی در مفهوم کلان خودش امروز دیگر مطرح بحث ملت‌ها نیست. فردگرایی و مفهوم شهروندی در کشورها و زمانه اکنون در بسیاری از کشورها، افراد را از درگیری‌های دنیای سنتی و بند ماندن در هویت قومی و قبیله‌ای و مذهبی دارد کم‌کم

نجات می‌دهد. تنها چیزی که آنان را با همدیگر ادغام و خودی می‌سازد همان عدالت اجتماعی و نفی تبعیض در برابر فرصت‌ها است.

بی‌عدالتی اجتماعی و تبعیض سیستماتیک، هیچگاهی نخواهد گذاشت که رشته‌های مؤثر در انسجام اجتماعی و پیوند افراد ساکن در یک سرزمین تبدیل به ساختار کلان به نام ملت شود. حتی مقولهٔ تابعیت که یک عنصر قانونی است، فقط از لحاظ اداری و ظاهری می‌تواند مفهوم و مصداق اتباع را شکل بدهد؛ ولی هرگز نمی‌تواند رابطهٔ عمیق و علایق جمعی را میان افراد فراهم بسازد؛ زیرا با این هم ذهنیت خودی و غیرخودی در میان این اتباع همچنان باقی بماند. از دیگر جنبه‌ها اما عدالت فراگیر و دسترسی همهٔ اتباع به منافع ملی، علاوه بر این که روابط را مستحکم می‌سازد و ملت واحد را پدید می‌آورد، باعث یک حرکت و انگیزهٔ جمعی نیز می‌شود و برعکس فقدان دسترسی همهٔ اتباع به منافع و سرمایه‌های ملی، انگیزه‌ها را برای حرکت به سوی آینده کاهش می‌دهد.

طبیعی است مردمی که از منافع و سرمایهٔ ملی خودشان را محروم احساس کنند، خود را بیگانه و جدا از ساختار کلی به نام ملت و دولت می‌پندارند. حس بیگانگی از ملت بودن، به صورت اتوماتیک حس بیگانگی از یک دولت واحد را نیز فراهم می‌سازد. دولت سپهر کلان یک ملت است که در نبود آن، ملت مانند خانه‌ای است که سقف آن فروریخته باشد.

تعجب این است که در افغانستان نیز، اگر به درونمایهٔ اصلی سخنان شهید وحدت ملی عبدالعلی مزاری دقت کنیم، ایشان نیز عدالت اجتماعی و نفی تبعیض را در روند ملت‌سازی در افغانستان یک امر ذاتی و اساسی می‌پندارد. شاید ایشان به این صراحت

مطرح نکرده باشد؛ ولی می‌توان این برداشت را از محتوای سخنان آن رهبر فقید به دست آورد.

## دو. سنگ‌بنای ملت‌سازی در اندیشهٔ شهید مزاری

شهید مزاری از جمله رهبرانی است که برای ملت‌سازی و ملت‌شدن ساکنان این سرزمین بیشتر از همه فریاد کشیده و این مفهوم را بیشتر از همه مطرح کرده است. اگر مجموع سخنان عمومی رهبران جهادی افغانستان به صورت محتوایی مقایسه و بررسی شود، این برداشت صادق خواهد بود.

اما راجع به رویکرد شهید مزاری برای ملت‌سازی در افغانستان بیشتر دو دیدگاه مطرح شده است.

یک؛ بسیاری از نوشته‌ها و تحلیل‌ها از سخنان و دیدگاه شهید وحدت ملی در راستای ملت‌سازی در افغانستان به مفهوم هویت گره خورده است. این دیدگاه ضعیف است و کم‌کم جایش را به مقولهٔ دیگری سپارد. در این دیدگاه، بیشتر این برداشت تقویت شده است که گویا از دیدگاه رهبر شهید، شناسایی هویت اقوام یگانه عامل اصلی ملت‌سازی در افغانستان است. در این مورد تحلیل‌گران و نویسندگان زیاد، به کرات پاره‌ای از سخنان آن رهبر شهید را مطرح و بیان کرده‌اند. این فرمودهٔ آن رهبر شهید معروف است که دیگر نباید هزاره بودن در افغانستان جرم باشد. مفهوم این سخن بار هویتی دارد.

اما صرف با پذیرش هویت اقوام نمی‌توان پایه‌های ملت‌سازی را در افغانستان مستحکم کرد. تأکید آن رهبر شهید در زمان خودش بار معنایی دقیق داشت و طبق شرایط زمان خودش باید هم آن قدر تأکید و تکرار می‌شد تا واقعاً هویت هزاره‌گی دیگر جرم باقی

”

طبیعی است مردمی که از منافع و سرمایهٔ ملی خودشان را محروم احساس کنند، خود را بیگانه و جدا از ساختار کلی به نام ملت و دولت می‌پندارند. حس بیگانگی از ملت بودن، به صورت اتوماتیک حس بیگانگی از یک دولت واحد را نیز فراهم می‌سازد.

“

نمی‌ماند؛ ولی اکنون آن مرحله سپری شده است. برای من خیلی سنگین و آزاردهنده است که رهبران سیاسی برای این‌که علایق روحی و حس عاطفی مردم هزاره را تحریک کند تا هنوز به این جمله اتکا می‌کند که هزاره بودن نباید دیگر در افغانستان جرم باشد و یا این‌که هزاره بودن دیگر جرم نیست و افتخار است. به نظرم پس از آن همه فداکاری و قربانی دادن و رسیدن به قرن بیست و یک، شاید خوب نباشد که برای مرهم نهادن به آن دردهای تاریخی، بگوییم که دیگر هزاره بودن جرم نیست. البته از نگاه روان‌شناختی مردمی که سال‌ها به خاطر هویتش محکوم و تحقیر شده است از این ناحیه نیز نیاز به بازسازی هویتی دارد؛ ولی اگر قرار بر عدالت اجتماعی است، صرف یادآوری و تأکید بر مسائل و مفاخر هویتی جبران مافات نیست. جبران مافات آن است که از آن جایگاه واقعی که یک عده انسان‌ها به جرم هویتش، به صورت تاریخی محروم شده پس به همان جایگاه شایسته‌اش بتواند بنشینند، نه این‌که این بار هم در چوکی مناسبش نتواند تقرر یابد و دیگران بنشینند؛ ولی از آن‌ها و هویت تاریخی‌اش صرف به احترام یاد شود. این پسندیده است؛ اما بسنده نیست. سیاه‌پوستان آمریکایی وقتی در ملت آمریکا مدغم و یکی شد که دیگر کسی نتوانستند آنان را از چوکی‌های خودشان در فضای عمومی محروم کنند. در یک کلام، در دنیای مدرن، هویت‌های قومی دارد رنگ می‌بازد و هویت‌های فردی جاگزین می‌شوند. مفهوم شهروندی دقیقاً یک مفهوم حقوقی است که جاگزین هویت‌های جمعی در جوامع مدرن شده است و افغانستان هم دیر یا زود در همین مسیر حرکت خواهد کرد و حتی امروز هم این مفهوم برای جامعه جهانی نسبتاً واضح‌تر و قابل دفاع‌تر است.

دو؛ پس از موضوع هویت، دو مفهوم دیگر بیشتر در اندیشه شهید مزاری راجع به روابط افراد ساکن در افغانستان و موضوع ملت‌سازی مطرح شده است که هم بار معنایی دقیق دارد و هم با جامعه امروز و فردا قابل تطبیق و پیگیری است. این دو مفهوم عبارتند از مفهوم «عدالت اجتماعی و مشارکت ملی». دقیقاً عدالت اجتماعی زمینه‌ساز مشارکت ملی است. در صورت فقدان و بحرانی شدن این دو مفهوم، حتی اگر هویت‌های قومی در افغانستان با تمام وجود به رسمیت شناخته شده باشد باز هم، سازه‌های ملت‌سازی از هم فرو

خواهد پاشید. حتی می‌توان گفت که مفهوم حقوق شهروندی امروز یک مفهوم واحد و بسیط از عدالت اجتماعی است. اگر مفهوم عدالت اجتماعی را بشکافیم از دل آن مفاهیم کلیدی دیگر پدید می‌آید که هر یک باعث شکل‌گیری ملت‌سازی و یا استحکام یک ملت می‌شود و به دیگر سخن هر یک از آن‌ها، از ضروریات تحقق عدالت اجتماعی‌اند. باری رهبر شهید گفته بود: «ما حقوق همه مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضورشان در صحنه‌های جهاد می‌خواهیم... هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند.»<sup>۲</sup>

در اصل عدالت اجتماعی همان بن‌مایه دموکراسی است. دموکراسی برای این است که عدالت اجتماعی تحقق پیدا کند و زمینه برای مشارکت همگانی فراهم شود و وحدت ملی شکل بگیرد. وی در یکی از سخنان معروفش گفته بود: «یگانه چیزی که مردم افغانستان بعد از چهارده سال جنگ به آن نیاز مبرم دارند صلح و آرامش است و راه ایجاد صلح و امنیت در کشور، احترام گذاشتن به حق و حقوق تمام ملیت‌های با هم برادر و کسب رضایت تمام قوت‌ها است.»<sup>۳</sup>

شهید مزاری در پرتو عدالت اجتماعی و اصل مشارکت همگانی حذف هیچ یک از بخش‌های جامعه افغانستان را قبول نداشت و به شدت آن را رد می‌کرد.

واضح‌ترین و دقیق‌ترین سخن رهبر شهید که حسن ختام است، این است که گفت: «هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود باید سهیم باشند.»<sup>۴</sup>

### منابع

۱. ابوالفضل قاضی، (۱۳۷۰). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد اول، سمت، تهران، چاپ دوم، ص ۲۰۵.
۲. فریاد عدالت، نشریه حزب وحدت اسلامی، کابل، ۱۳۷۱/۴/۱۹ ص ۶-۲۵.
۳. همان ص ۷۴.
۴. مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری، فریاد عدالت، به کوشش عبدالغفار لعلی (۱۳۷۳). (موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، قم، ص ۲۵).